

مساعده سازد بطوریکه ثبات حکومت بریتانیا و منافع اقلیت مسلمان را که وفاداریشان نسبت به حکومت بریتانیا غیر قابل گفتگوست بمخاطره اندازند . «

با اینهمه در پشت این وضع ظاهری که، بنظر میرسید هر دو طبقه مسلمانان با حکومت بریتانیا در یک صف قرار دارند، نیروهای دیگری هم دست بکار بود<sup>۱</sup>. طبقه جدید بورژوازی مسلمان روز بروز از وضع خود بیشتر ناراضی میشد و بسوی نهضت ملی هند میرفت. خود آقاخان هم ناچار شد که این حقیقت را اعتراف کند و با زبان مخصوصی به انگلیسیها متذکر گردد. در ژانویه سال ۱۹۱۴ (مدتها پیش از شروع جنگ جهانی) آقاخان ضمن مقاله‌ئی در مجله ادیسبورگ (ادیسبورگ ریویو) به دولت بریتانیا توصیه و نصیحت کرد که از سیاست ایجاد تفرقه میان هندوان و مسلمانان دست بردارد و عناصر اعتدالی هر دو فرقه را در یک اردوی واحد گرد آورد تا بتواند در مقابل تمایلات افراطی و اصلاح طلبانه عناصر ملی هند جوان که در هندوها و مسلمانها مشترکاً وجود دارد و زنده مقاومتی بوجود آورد. بدینقرار کاملاً روشن بود که آقاخان خیلی بیش از آنکه در فکر منافع مسلمانان باشد به جلو گیری از تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی هند فکر میکرد و میخواست دوشادوش حکومت بریتانیا نهضت ملی و مترقی هند را متوقف سازد.

اما آقاخان و دولت بریتانیا نمیتوانستند حرکت نیروهای طبیعی را متوقف سازند و از تمایل اجتناب ناپذیر بورژوازی مسلمان بسوی تمایلات ملی جلو گیری کنند. جنگ بزرگ جهانی (اول) این حرکت طبیعی را سریع تر ساخت. رهبران سیاسی جدیدی در میان مسلمانان پیدا شدند که آقاخان در برابر آنها ناچار به عقب نشینی بود و در تاریکی قرار میگرفت. حتی وضع کالج علیگر هم تغییر یافت. در میان رهبران جدید فعال ترین ایشان برادران علی<sup>۲</sup> بودند که هر دو در این کالج پرورش یافتند، دکتر مختار احمد انصاری<sup>۳</sup> مولانا ابوالکلام<sup>۴</sup> آزاد و عده‌ئی از سایر رهبران بورژوازی مسلمان اکنون در زندگی سیاسی مسلمانان نقش‌های عمده‌ئی را به عهده داشتند. حتی آقای محمد علی جناح<sup>۵</sup> نیز البته بشکل

۱ - منظور نیروهای طبیعی تحول اجتماعی و جبر تاریخ است که بورژوازی را از مالکین بزرگ و فئودال جدا میکند و در مقابل آنها قرار میدهد. م.

۲ - به حاشیه ۳ صفحه ۹۱ رجوع شود. م.

۳ - به حاشیه ۵۲ صفحه ۵۲ رجوع شود. م.

۴ - به حاشیه ۲ صفحه ۲۷۹ رجوع شود. م.

۵ - محمد علی جناح - از مسلمانان مشهور هند است که در سال ۱۸۷۶ متولد شد و در ۱۹۴۸ وفات یافت.

در اوایل کار عضو نهضت کنگره بود ولی بطوریکه در فصل ۱۰ صفحه ۱۲۱ همین کتاب آمده است از کنگره جدا شد و در جامعه مسلم لیگ (به حاشیه ۹۳ رجوع شود) فعالیت پرداخت و فکر تجزیه هند بدو کشور را مطرح

اعتدالی تری در میان ایشان دیده میشد. گاندی جی تمام این رهبران (جز محمدعلی جناح) و بطور کلی مسلمین را به نهضت عدم همکاری کشاند و آنها در حوادث سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ نقش عمده‌ئی به عهده داشتند.

سپس دوران عکس العمل آن حوادث فرا رسید. عناصر هوادار جدائی فرقه‌های مذهبی و کهنه پرستان از هردوسو، هم در میان هندوان و هم در میان مسلمانان، از مخفی گاههای اجباری خود بیرون آمدند و کم کم یک پیشرفت تدریجی ولی مداوم و منظم در در تمایلات فرقوی روی نمود. برای نخستین بار «هندو مهاسابها» که یک سازمان مذهبی و متعصب هندوان بود اهمیت پیدا کرد. اهمیت آن بیشتر بخاطر اختلافات مذهبی میان فرقه‌ها بود و از نظر سیاسی در کنگره تأثیر زیادی نمی بخشید. سازمانهای مذهبی و فرقوی مسلمانان موفقیت بیشتر و سریع تری پیدا کردند و توانستند دوباره در میان توده‌های مسلمان حیثیت و اعتبار سابق را بدست آورند. معیناً بازهم عدّه بسیار مؤثری از رهبران مسلمانان در سازمان کنگره ملی هند باقی ماندند. در این ضمن دولت بریتانیا با تمام وسایل خود رهبران تفرقه انداز و تجزیه طلب مسلمانان را که از نظر سیاسی از مرتجع ترین عناصر بودند مورد تشویق قرار داد. هر چند این عناصر ارتجاعی موفقیتی نداشتند اما سازمان مذهبی و متعصب هندو مهاسابها هم از نظر ارتجاعی بر قابت با آنها پرداخت و امیدوار بود که از این راه حسن نیت و توجه دولت بریتانیا را بخود معطوف سازد. باین ترتیب بود که بسیاری از عناصر مترقی هندو از نهضت مهاسابها رانده شدند یا بمیل خود آنها را کردند و این نهضت به تدریج بیشتر و بیشتر بسوی طبقات بالای بورژوازی متوجه گشت و مخصوصاً مورد توجه بانکداران و سرمایه داران هندو واقع شد.

سیاستمداران فرقه‌های مذهبی در هردو گروه دائماً بر سر نسبت تقسیم کرسیها در مجمع قانونگزاری گفتگو میکردند و میخواستند از این راه نفوذ بیشتری برای خود در دستگاه دولت بدست آورند. در واقع مبارزه آنها مبارزه‌ئی بر سر بدست آوردن پستها و مقامها برای طبقه متوسط و تحصیل کرده‌های گروههای خودشان بود.

طبعاً تعداد مقامها آنقدر نبود که برای همه کافی باشد و بدین جهت هواداران جدائی فرقه‌های مسلمان و هندو بر سر این موضوع منازعه داشتند. وضع هندوها بیشتر دفاعی بود زیرا اغلب مقامهای موجود را قبلاً بدست آورده بودند. در مقابل، مسلمانها هم میخواستند هر چه میتوانند مقامهای بیشتری برای خود بدست آورند و با هندوها رقابت کنند.

ساخت و باکمک و موافقت دولت بریتانیا بالاخره قسمتی از نهضت مسلمانان هند برهبری او دولت پاکستان را بوجود آورد و باین جهت محمدعلی جناح «پدر پاکستان» لقب یافته است. م.

در پشت این مبارزه بر سر مقامها يك موضوع مهم تر هم بود که اصولاً با موضوع اختلافات مذهبی ارتباط مستقیمی نداشت اما در رقابتها و اختلافات دو فرقه مزبور اثر میگذاشت. در استانهای « پنجاب » و « سند » و « بنگال » و پهنه هندوها طبقات « سرمایه دار » و بانکداران و وام دهندگان یعنی طبقات شهر نشین را تشکیل میدادند در حالیکه مسلمانان این استانها بیشتر شامل فقیران و وامداران و روستائیان یعنی طبقات روستائی بودند. بدینقرار مبارزه و اختلاف میان آنها در واقع اغلب يك مبارزه اقتصادی بود که رنگ اختلافات مذهبی و فرقوی را بخود می گرفت. در ماههای اخیر و در گفتگویی که بر سر قانون تخفیف باردهقانان در پنجاب پیش آمد این حقیقت بیشتر نمایان گردید زیرا نمایندگان هندو مهاسابها در مجمع قانونگزاری دائماً با این قبیل پیشنهادات مخالفت میکردند و در کنار طبقه بانکداران و سرمایه داران قرار میگرفتند و نمایندگان مسلمانان بهواداری از دهقانان میپرداختند.

گروه مذهبی هندو مهاسابها هر وقت به انتقاد از فرقه بازان مسلمان میپرداخت همیشه بر روی تمایلات ملی و احساسات ناسیونالیستی تکیه میکرد. در واقع در این موضوع که سازمانهای مسلمانان خود را کاملاً هوادار جدائی فرقهها نشان میدادند و به وحدت ملی زیان میرسانند حرفی نیست. اما فرقه بازان هندو مهاسابها اگر تا این اندازه ضد ملی جلوه نمیکردند از آنجهت بود که خود را در پشت نقاب احساسات و تمایلات ملی مخفی میساختند. در صورتیکه آنها هم کمتر از عناصر افراطی مسلمان ضد ملی نبودند و در مواقعی که پیشنهادات و راه حلهای ملی و دموکراتیک مطرح میشد که منافع طبقات عالی و سرمایه داران هندو را کمی بخطر می انداخت آزمایش خوبی پیش می آمد که مهاسابها اغلب در آن شکست میخورد و حقیقت خود را نشان میداد. مثلاً وقتی که صحبت از جدائی ایالت « سند » پیش آمده بود نمایندگان مهاسابها با وجود اظهار تمایل اکثریت عظیمی که از این موضوع هواداری میکردند بخصاطر حفظ منافع اقتصادی يك اقلیت معدود دائماً با آن مخالفت میورزیدند.

کاملترین جلوه گاه جنبه های کاملاً ضد ملی و ارتجاعی هر دو گروه مذهبی مسلمان و هندو کنفرانسهای میز گرد بود. دولت بریتانیا در آن کنفرانسها منتهای دقت را بعمل آورده بود که نمایندگان مسلمانان را از میان هواداران جدائی فرقهها و متمصبین مذهبی انتخاب کند و آنها در تحت رهبری آقاخان کم کم بجائی رسیدند که با ارتجاعی ترین عناصر انگلیسی که نه فقط از نظر منافع هند، بلکه از نظر گروههای مترقی خود بریتانیا هم از خطرناکترین عناصر اجتماعی بریتانیا میباشند، در يك صف قرار گرفتند و متحد شدند. واقعاً حیرت انگیز بود که میدیدیم آقاخان و گروه نمایندگان مسلمان تحت ریاست

اوبا «لردلوید» و حزب او همکاری بسیار نزدیک دارند. آنها حتی از این مرحله هم قدمی فراتر نهادند و در کنفرانس میزگرد با نمایندگان سازمان «اجتماع اروپائی» و نمایندگان سازمانهای دیگر نیز هم پیمان شدند. این امر واقعاً تأسف آور بود زیرا این سازمانها همیشه سرسختترین و جدیترین مخالفین آزادی هند بوده اند و هستند.

در مقابل این روش نمایندگان مسلمانان در کنفرانسهای میزگرد لندن، نمایندگان هندو مهاسابها هم برای حفظ منافع خود مخصوصاً در پنجاب، متعهد میشدند که منافع انگلیسیها را شخصاً حفظ خواهند کرد و این کار در واقع تجاوزی علنی و نمایان نسبت به آزادی ملت هند بود. آنها مثل کسانی که در مزایده و حراج شرکت داشته باشند سعی داشتند که بوسیله پیشنهاد همکاریهای بیشتر به دولت بریتانیا مسلمین را از میدان بدر کنند در حالیکه به این ترتیب به هدف مورد ادعای خودشان و به آزادی هند خیانت میکردند بدون آنکه چیزی بدست آورند. مسلمانان در کنفرانس میزگرد لااقل در هنگام نطقهای خود با شایستگی و آبرومندی صحبت میکردند در صورتیکه نمایندگان هندو مهاسابها حتی همین ملاحظه را هم نداشتند.

این واقعیات نشان میدهد که چگونه رهبران فرقه های مذهبی و هواداران جدائی فرقه ها در هر دو طرف از یک گروه معدود افراد طبقات مرتجع و بالائی جامعه تشکیل میشدند و معلوم میشد که آنها تا چه اندازه از مردم بدور هستند و چگونه احساسات مذهبی توده های مردم را برای منافع خصوصی و طبقاتی خود مورد بهره برداری و استثمار قرار میدهند. در هر دو طرف سعی میشد که از پرداختن به مسائل اقتصادی اجتناب شود و هیچگونه مذاکره ای در این موارد صورت نگیرد. اما بزودی زمانی فرا خواهد رسید که مسائل اقتصادی و اجتماعی به مرحله ای خواهد رسید که دیگر ممکن نخواهد بود که آنرا نادیده انگاشت و آنوقت بدون تردید رهبران مرتجع هر دو فرقه با اعلام خطر بیست سال قبل آقاخان همصدا خواهند گشت و خواستار آن خواهند شد که عناصر اعتدالی هر دو گروه دست بدست هم بدهند و متفقاً در برابر تمایلات اصلاحی مردم برای تغییرات اجتماعی اقدام کنند. این امر مسلم است و حتی همین امروز نیز این وضع نمایان است زیرا هر چند فرقه بازان هندو و مسلمان بظاهر یکدیگر حمله میبرند، در مجمع قانونگذاری و موارد دیگر با یکدیگر همکاری دارند و بدولت برای گذراندن مقررات و مصوبات ارتجاعی کمک میدهند. تصویب موافقت نامه «اتاوا» یکی از مواردی بود که کاملاً نمایان ساخت چگونه این هر سه دسته یعنی دولت بریتانیا و عناصر ارتجاعی مسلمان و هندو با یکدیگر متفق میباشند.

در این ضمن تذکر این نکته هم جالب توجه است که همکاری و ارتباط نزدیک آقاخان با افراطیترین عناصر دست راست در حزب محافظه کار انگلستان همچنان ادامه دارد. در

اکتبر ۱۹۳۴ او را بعنوان میهمان افتخاری در ضیافت «انجمن دریا داری بریتانیا» دعوت کردند که تحت ریاست «لرد لوید» قرار داشت. در آن ضیافت آقاخان علناً از پیشنهادات مربوط به تقویت نیروی دریایی بریتانیا که لرد لوید در کنفرانس سالیانه حزب محافظه کار در شهر بریستول بمنظور تقویت دفاع از امپراطوری بریتانیا مطرح ساخته بود هواداری کرد. بدین قرار دیده میشود که یک نفر با اصطلاح رهبر هندی بقدری برای دفاع از امپراطوری بریتانیا و حفظ عظمت و قدرت انگلستان نگران بود که در این راه حتی از «لرد بالدوین» رهبر حزب محافظه کار و اعضای دولت انگلستان هم تندتر میرفت و پرحرارت تر بود. آقاخان این اظهارات و پیشنهادات را در زیر عنوان «حفظ صلح» مطرح میساخت و آنها را به نفع صلح قلمداد میکرد.

یک ماه بعد در ماه نوامبر ۱۹۳۴ نیز خبری انتشار یافت که در لندن فیلمی بطور خصوصی بنمایش گذارده شده است. موضوع فیلم «استوار ساختن و نزدیکتر کردن رشته‌های دوستی و پیوند دنیای اسلام با تاج و تخت انگلستان» بود. ما مطلع شدیم که آقاخان و لرد لوید جزو میهمانان افتخاری آن نمایش بوده‌اند. همانطور که «سرتج بهادر ساپرو» و «آقای م. ر. جایا کار» در مسائل سیاسی ملی ما با هم پیوند ناگسستنی دارند و یکسان عمل میکنند چنین بنظر میرسد که آقاخان و لرد لوید هم تقریباً یک اتحاد جدائی ناپذیر را تشکیل میدادند بطوریکه گوئی در مسائل مربوط به امپراطوری قلب هر دو شان یکسان می‌تپید. مخصوصاً بسیار جالب توجه است که در آن ماه و در موقعیکه آقاخان و لرد لوید تا این اندازه یکدیگر نزدیک بودند و با هم دوستی داشتند، لرد لوید در مجامع رسمی رهبری حزب محافظه کار و در جلسات دولت انگلستان شدیداً از با اصطلاح سهل‌انگاری وضعی که نسبت به هند نشان داده میشود انتقاد میکرد و با وجود تمام فشارهایی که بر هند وارد آمده است و می‌آید هنوز هم عقیده داشت که امتیازات زیادی به هند داده میشود.<sup>۱</sup>

پس از کنفرانسهای میز گرد نحول جالب توجهی در نطقها و بیانیه‌های بعضی از رهبران فرقه مسلمان بنظر میرسد. این موضوع هر چند در واقع اهمیت زیادی ندارد اما تصور میکنم برای بعضی‌ها زیاد مهم است و در واقع بیان کننده طرز تفکر خاص سران و رهبران فرقه‌های مذهبی است که به آن اهمیت زیادی میدهند. آنها در اظهارات خود بر روی جملات «ملت مسلمان» در هند و «فرهنگ مسلمان» تکیه میکنند و از سازش ناپذیری «فرهنگ» هند و مسلمان سخن میگویند. مفهوم طبیعی این طرز بیان و نتیجه طبیعی این نوع طرح مسائل (هر چند که علناً آنرا اعلام نمیدارند) اینست که انگلیسیها باید برای

۱ - (داداشت مؤلف) - اخیراً هم يك شورا مركب از بعضی اشراف انگلیسی و مسلمانان هندی تشکیل شده

است تا اتحاد این عناصر مرتجع افراطی را نزدیکتر و استوارتر سازد.

همیشه درهند بمانند و برای حفظ تعادل و عدم تصادم میان این دو «فرهنگ» نقش واسطه و میانجی را عهده‌دار باشند.

يك عده معدود از سران فرقه مذهبی هندوهم عیناً چنین فکر میکنند با این تفاوت که آنها چون به اکثریت خود اطمینان دارند امیدوارند که «فرهنگ» آنها عاقبت پیروز خواهند شد.

واقعاً حیرت‌انگیز است که فرهنگ هندو و مسلمان و جملات «ملت مسلمان» چه مفاهیم عجیبی را در گذشته و حال و آینده دربر میگیرد؛ ادعای وجود يك «ملت مسلمان» درهند یعنی يك ملت در داخل يك ملت دیگر، آنها بصورت پراکنده، مبهم، نامشخص و غیر قابل تفکیک، در واقع بسیار تعجب‌آور است. این فکر از نظر سیاسی بوج و بی معنی و از نظر اقتصادی يك هذیان بافی واقعی است که بهیچوجه نمیتواند قابل توجه باشد. معین‌ترین جملات و همین کلمات بما کمک میدهد تا روحیات و منظوره‌های خاصی را که در پشت آنها پنهان است بهتر درک کنیم و بفهمیم.

يك چنین مفهومی درباره «ملت» جداگانه و غیر قابل اختلاط مذهبی فقط در قرون وسطی وجود داشت. در آغاز دوران پادشاهان عثمانی يك چنین «ملت» هائی جدا از هم و با يك نوع استقلال و خودمختاری در قسطنطنیه زندگی میکردند. در آن موقع مسیحیان لاتینی (کاتولیکها)، مسیحیان ارتودوکس، یهودیان و دیگران که همه با هم و یکجا بسر میبردند در عین حال هر کدام يك «ملت» جداگانه بشمار می‌آمدند. این وضع آغاز يك دوران ملیت بدون سرزمین مشخص بود که در دورانهای اخیر برای بسیاری از کشورهای غربی صورت کابوسی را پیدا کرده است.

صحبت کردن از يك «ملت مسلمان» درهند بمعنی آنست که از تمام عوامل ملیت غیر از عامل مذهب صرف نظر کنیم، بمعنی آنست که هیچ ملتی را در مفهوم جدید کلمه نپذیریم و معانی جدید این کلمه را که هر روز بیشتر ارزش و اعتبار پیدا میکند نادیده انگاریم، بمعنی آنست که تمدن جدید باید رها شود و به اشکال قرون وسطائی زندگی باز گردیم، بمعنی آنست که يك حکومت استبدادی یا تسلط خارجی پذیرفته شود، و بالاخره بمعنی آنست که هیچ معنی واقعی و صحیحی جز يك حالت احساساتی و فکری را در نظر نگیریم و دانسته یا ندانسته از مواجهه با واقعیات و مخصوصاً واقعیات اقتصادی بگریزیم. پرداختن به احساسات و هیجانات فکری یکی از طرق زیر پا نهادن منطق است و ما نباید از آنجهت که این قبیل احساسات، غیر منطقی بنظر میرسد آنها را نادیده بگیریم. در واقع فکریك «ملت مسلمان» درهند فقط ساخته تخیلات است و فقط از آنجا که آنرا در مطبوعات منتشر ساخته اند ممکن است بگوش بعضیها رسیده باشد. حتی اگر عده زیادی هم به چنین فکر بوجی معتقد باشند

باز هم از نظر تطبیق با واقعیات کاملاً بی معنی است.

همچنین است فکر وجود «فرهنگ» جداگانه هندو و مسلمان. اکنون حتی دوران فرهنگ های ملی هم بسزعت پایسان می پذیرد و سراسر دنیا بصورت يك واحد فرهنگی درمی آید. ممکن است ملت ها هنوز تا مدتهای دراز و تا وقتی که بتوانند زبان و عادات و طرز تفکر و این قبیل چیزهای خود را حفظ کنند از یکدیگر متمایز بمانند و بدون شك هنوز روزگار درازی از هم ممتاز و مشخص خواهند ماند اما در عصر ماشین و علوم، در دوران سرعت مسافرت و افزایش وسایل ارتباط جهانی از قبیل رادیو و سینما و غیره، ملل دنیا طبعاً روز بروز بیشتر بهم شبیه خواهند شد و صورت متحدالشکلی پیدا خواهند کرد. هیچ کس و هیچ نیروئی نمیتواند در مقابل این تمایل ناگزیری مقاومت کند فقط يك فاجعه عظیم جهانی و چیزی شبیه طوفان افسانه‌ئی نوح که تمام مظاهر زندگی و تمدن جدید را نابود سازد ممکن است چنین حرکتی را متوقف سازد.

راست است که میان سنت های هندو و فلسفه اسلامی حیات تفاوتی وجود دارد اما اگر هردوی آنها با نظریات جدید علمی و صنعتی درباره زندگی سنجیده شود اختلافشان بسیار ناچیز است زیرا میان هردوی آنها با نظریات تمدن جدید فاصله بسیار وسیع و عمیقی وجود دارد. امروز در هند مبارزه واقعی میان فرهنگ هندو و فرهنگ مسلمان نیست بلکه مبارزه اساسی میان این هردو فرهنگ از یکسو با فرهنگ علمی و پیروزمند تمدن جدید از سوی دیگر میباشد. کسانی که میخواهند با اصطلاح «فرهنگ مسلمان» را محفوظ نگاهدارند منظورشان هر چه هست - نباید از «فرهنگ هندو» نگران باشند بلکه اگر راست میگویند باید با فرهنگ جدیدی که همچون غولی از غرب بسوی ما می آید بمقابله پردازند. من شخصاً تردید ندارم که تمام کوششهای هندوان و مسلمانان برای مخالفت و مقابله با این تمدن صنعتی جدید محکوم بشکست است و من خود بدون هیچ افسوس و دریغی تماشاگر این شکست خواهم بود. ما همان موقع که راه آهن و تگراف و نظایر آن بکشورمان راه یافت بدون توجه و اراده خودمان راه جدیدی را انتخاب کردیم. «سر سید احمدخان» نیز در همان حال که برای تأسیس و تکامل کالج علیگر میکوشید نمایندگی از طرف مسلمانان هند راه تازه را انتخاب کرد. اگر حقیقت را بخواهیم در واقع هیچ يك از ما راه جدید را انتخاب هم نکرده ایم و بناچار آنرا پذیرفته ایم زیرا ما همچون مرد غریقی بوده ایم که بهر چیز که بتواند او را نجات دهد و زنده نگاهدارد متوسل میشود و چنگ میزند.

معهدنا بد نیست به بینیم واقعاً این «فرهنگ مسلمان» که گاه بگاه از آن صحبت میشود چیست؟ آیا يك نوع خاطرات نژادی از اقدامات برجسته و پیروزیهای اعراب، ایرانیان، ترکها و از این قبیل است؟ آیا زبان جداگانه نیست؟ موسیقی جداگانه نیست؟

رسوم مختلفی است؟ بخاطر ندارم که امروز در هند کسی از هنر جداگانه مسلمانان یا موسیقی جداگانه مسلمانان صحبت کند. دوزبانی که بیشتر در افکار مسلمانان هند تأثیر و نفوذ داشته است زبانهای عربی و فارسی، مخصوصاً زبان اخیر بوده است. اما نفوذ زبان فارسی هم بهیچوجه با عامل مذهب ارتباطی ندارد. زبان فارسی و بسیاری از آداب و رسوم ایرانی در طول هزاران سال در هند نفوذ یافته است و مخصوصاً در شمال هند تأثیر فراوان و عمیقی بخشیده است. ایران فرانسه شرق بوده است، که زبان و فرهنگ خود را در میان تمام همسایگانش رواج داده است. برای همه ما هندیان این نفوذ ایرانی يك میراث مشترك و گرانبهاست. محتملاً غرور از گذشته‌های پرافتخار تمام نژادها و کشورهای مسلمان یکی از نیرومندترین رشته‌های ارتباط میان مسلمانان میباشد. اما آیا کسی میخواهد این نتایج کوشش نژادهای مختلف را از مسلمانان سلب کند؟ مسلمانان تا وقتی که خودشان این خاطرات را محفوظ نگاهدارند و عزیز بشمارند هیچ کس نخواهد توانست آنها را از ایشان بگیرد. حتی واقعیت اینست که این گذشته پرافتخار تا اندازه زیادی برای همه ما، میراث گرانبهای بشمار میرود زیرا تمام ما آسیائیا احساس میکنیم که در برابر تجاوز اروپائیا بشکل مشترکی با هم پیوند داریم و متحد هستیم. من شخصاً هر وقت که تاریخ جنگهای اعراب در اسپانیا یا جنگهای مسلمانان را در جنگهای صلیبی میخوانده ام تمایل قلبیم متوجه مسلمانان بوده است. هر چند همیشه سعی دارم که بیطرف و حقیقت بین باشم اما هر وقت و هر جا که پای يك ملت آسیائی بمیان آمده است آسیائی بودنم در قضاوت تأثیر بخشیده است.

بسیار کوشیده‌ام که بفهمم واقعا این «فرهنگ مسلمان» چیست اما اعتراف میکنم که در این راه هیچ توفیقی بدست نیاورده‌ام. فقط دریافته‌ام که عده‌ئی از افراد طبقات متوسط از مسلمانان و همچنین از هندوان در شمال هند هستند که تحت تأثیر زبان و سنن ایرانی واقع شده‌اند. و اگر به توده‌های هند بنگریم نمایان‌ترین مظهر «فرهنگ مسلمان» عبارتست از يك نوع خاص شلوار گشاد که نه زیاد بلند است و نه زیاد کوتاه، و يك نوع مخصوص اصلاح صورت و سبیل و گذاشتن ریش و بکار بردن «لوتا»<sup>۱</sup> باشکل مخصوص لوله آن که در مقابل هندوان هم «دهوتی»<sup>۲</sup> بکار میبرند و موهای خود را بشکل خاصی روی سر خود آرایش میدهند و يك نوع «لوتا»ی دیگر استعمال میکنند.

حقیقت اینست که این اختلافات ظاهری میان مسلمانان و هندوان فقط در شهرها وجود دارد و بتدریج هم از میان میرود. دهقانان و کارگران صنعتی مسلمان بزحمت از

۱ - آفتابه - م

۲ - پارچه‌ئی که هندوان بشکل لنگ بجای شلوار بکار خود میپندند - م.



رفقای هندوی خود تشخیص داده میشوند. هر چند که هنوز تحصیل کرده‌های مسلمان و دانشجویان کالج علیگریک فینه سرخ بسرمی گذارند و آنرا کلاه ترکی مینامند (در حالیکه خود ترکها این کلاه را رها کرده‌اند) اما اغلبشان دیگر به ندرت ریش میگذارند. زنان مسلمان اکنون به تدریج «ساری»<sup>۱</sup> خواهران هندی خود را پذیرفته‌اند و از کنج انزوا و پشت «برده» و حجاب بیرون آمده‌اند. سلیقه شخصی من با بعضی از این رسوم جور در نمی‌آید و دیگر برای گذاردن ریش و سبیل و طرز مخصوص آرایش موی سراهیتی قائل نیستم اما بهیچوجه هم میل ندارم که سلیقه شخصی خود را بدیگران تحمیل کنم هر چند که باید اعتراف کنم که وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان در کابل شروع به کوتاه کردن ریش مردم کرد با اقدام او بسیار موافق بودم.

باید بگویم که آن دسته از هندوان و مسلمانان که همیشه به عقب مینگرند و همیشه به چیزهایی چنگ میزنند که از دستشان می‌گریزد و دور میشود واقعا وضع رقت‌انگیزی پیدا میکنند. من بهیچوجه نمیخواهم گذشته را محکوم سازم و آنرا مردود بشمارم زیرا در گذشته ما چیزهای بسیار زیبا و عالی هم وجود دارد. اطمینان دارم که این زیباییها همیشه باقی خواهد ماند و ادامه خواهد یافت. اما متأسفانه کسانی که در کشور ما بسوی عقب مینگرند و بدامان گذشته‌ها می‌آویزند به زیباییها و چیزهای خوب آن توجهی ندارند بلکه به چیزهایی میپردازند که به ندرت ارزش دارد و حتی اغلب هم زیان‌آور است.

در سالهای اخیر مسلمانان هند دستخوش ضربات و تکانهای شدیدی شده‌اند و بسیاری از اندیشه‌های عمیق و عزیز ایشان نابود شده‌است، ترکیه که قهرمان و پیشوای دنیای اسلام بود نه فقط به عنوان خلافت که هند در سال ۱۹۲۰ بخاطر آن دلیرانه مبارزه میکرد، پایان داده‌است بلکه قدم بقدم از مذهب نیز دور شده‌است.<sup>۲</sup> در قانون اساسی جدید ترکیه ماده‌نی هست که میگوید «ترکیه يك کشور اسلامی است» اما خود ترکها آنرا هم يك اشتباه دانسته‌اند و کمال پاشا<sup>۳</sup> در سال ۱۹۲۷ گفت «ماده قانون اساسی جدید که ترکیه را يك دولت اسلامی اعلام میدارد يك نوع بیان سازشکارانه و نادرستی است که باید در اولین فرصت اصلاح گردد.» و تصور میکنم که بعدها چنین اصلاحی را بعمل آورد.

کشور مصر نیز هر چند با احتیاط بیشتری قدم برمیدارد، در همین راه پیش میرود و سیاست خود را از مذهب جدا نگاه میدارد. کشورهای عربی دیگر، جز خود عربستان

۱ - چادرهای مخصوص زنان هند که روی ایشانرا نمیپوشاند - م.

۲ - به حاشیه صفحه ۸۵ رجوع شود - م.

۳ - منظور مصطفی کمال آتاتورک، پیشوای ترکیه جدید، نخستین رئیس جمهوری آنکشور است - م.

که کشور عقب مانده تر است، نیز در همین راه هستند. ایران اکنون به دورانهای پیش از اسلام خود توجه دارد و کوشش دارد از فرهنگ قرون پیش از اسلام خود الهام بگیرد. در همه جا مذهب عقب می نشیند و احساسات و تمایلات ملی بشکل نمایانی جلو می آید و توسعه می پذیرد. بدنبال احساسات ملی و «ناسیونالیسم»، «ایسم»های دیگری فرامیرسند که به مسائل اجتماعی و اقتصادی توجه دارند. آیا در میان تمام این واقعیات يك «ملت مسلمان» و يك «فرهنگ مسلمان» درهند چه معنی و چه صورتی پیدا میکند؟ آیا این کلمات برای آن نیست که در آینده انگلستان آنها را با کمال رضایت برای ادامه نفوذ و تسلط با اصطلاح خیرخواهانه خود مورد استفاده قرار دهد؟

اگر مفهوم ترقی و تکامل از نظر فردی آنست که شخص در مسائل سیاسی نظری وسیع تر پیدا کند، در واقع رهبران فرقه‌های مذهبی ما و دولت بریتانیا علناً و تعمداً درست در جهت معکوس آن قدم برمیدارند و همواره با افکار محدودتر و در دایره می تنگ‌تر به مسائل مینگرند

---

۱ - منظور عقاید و نظریات مختلف سیاسی و اجتماعی است که مجموعاً در زبانهای اروپائی بایسوند-ایسم، بیان میشود. مانند سوسیالیسم، کمونیسم، رادیکالیسم، لیبرالیسم و غیره - م.

## بن بست

احتمال بازداشت مجدد و محکومیت دوباره همواره همچون شمشیری خطرناک و تهدید کننده بالای سرم آویخته بود. خطر بازداشت و محکومیت من خیلی بیش از يك احتمال بود زیرا در موقعیکه مقررات استثنائی در سراسر کشور رواج داشت و سازمانهای کنگره غیر قانونی بود طبعاً این احتمال خیلی شدید و جدی میشد. با وضعیکه حکومت بریتانیا داشت و باطبعی که من داشتم بازداشت مجدد من تقریباً قطعی و اجتناب ناپذیر بنظر میرسید. این احتمال دائمی بازداشت و رفتن مجدد بزندان در تمام کارهایم تأثیر می بخشید. نمیتوانستم با تمام میل و روح خود به کاری پردازم، در عین حال يك نوع حالت شتابزدگی در من بوجود آورده بود که میخواستم حداکثر کارهای ممکن را هر چه زودتر و در مهلتی که دارم انجام دهم.

در واقع خودم دیگر دلم نمیخواست که بهیچوجه بهانه‌ئی برای بازداشت مجددم فراهم سازم و دوباره بزندان بروم و باین جهت تا اندازه زیادی از فعالیت‌هایی که ممکن بود سبب بازداشت و زندانی شدنم شود اجتناب میکردم مثلاً از نقاط مختلف استان خودمان و سایر نواحی کشور دعوت‌های متعددی برایم میرسید که بسفر پردازم و برای مردم صحبت کنم و من این دعوت‌ها را رد میکردم زیرا میدانستم که يك چنین سخنرانی‌هایی ناچار به انتقاد از اقدامات دولت و اوضاع حاضر میکشید و مسلماً دولت هم هر چه زودتر جلو آنرا میگرفت و با کمال خشونت به آن پایان میداد. برای من راه میانه‌ئی وجود نداشت و چنین وضعی پرهیز ناپذیر میبود. حتی وقتیکه برای منظورهای دیگری غیر از فعالیت تبلیغاتی و مثلاً برای دیدن گاندی‌جی یا ملاقات و مشورت با اعضای کمیته عامله کنگره بسفر میرفتم اغلب ناچار میشدم که در میتینگ‌های عظیمی که تشکیل میشد بسخن پردازم و آزادانه برای مردم حرف بزنم. وقتی به «جبلپور»<sup>۱</sup> رفتم میتینگ عظیمی برپا شد و تظاهرات عمومی دامنه‌داری

صورت گرفت. در دهلی ازدحام مردم و استقبال عمومی از میتینگ که من هم در آن شرکت کردم باندازه‌ئی بود که من هرگز نظیر آنرا در آنجا ندیده بودم. مسلم بود که همین استقبالهای بزرگ عمومی و موفقیت‌های میتینگ‌ها و تظاهرات نشان میداد که دولت تکرار آنها را تحمل نخواهد کرد و اجازه نخواهد داد. در دهلی، بلافاصله بعد از میتینگ بزرگی که من در آن صحبت کردم شایعه‌ئی انتشار یافت که بزودی مرا دستگیر خواهند کرد اما خوشبختانه در آن موقع مرا توقیف نکردند و من به الله آباد برگشتم. اما ناچار شدم که از رفتن به «علیگر» و سخنرانی برای دانشجویان دانشگاه اسلامی آنجا که منتظر من بودند صرف نظر کنم.

در عین حال خوشم نمی‌آمد که در چنین موقعی که دولت سعی دارد هر نوع فعالیت موثر سیاسی را از میان ببرد خود را با فعالیت‌های عمومی غیر سیاسی مشغول سازم. احساس میکردم که در میان اعضای کنگره تمایل شدیدی برای گریز از فعالیت‌های سیاسی وجود دارد و اغلب آنها میخواهند با پرداختن به فعالیت‌های کم اهمیت دیگری که هر چند بخودی خود مفید بود اما بامبارزه‌ما ارتباط زیادی نداشت خود را از خطرات محفوظ نگاهدارند. این تمایل برای هر کس بسیار طبیعی بود اما من احساس میکردم که این روحیه را نباید تشویق کرد و رواج داد.

در اواسط اکتبر ۱۹۳۳ ملاقاتی از فعالین سازمان کنگره در ولایات متحده، در شهر الله آباد ترتیب دادیم تا اوضاع موجود را مورد مطالعه قرار دهیم و برای اقدامات آینده تصمیم بگیریم. کمیته ایالتی ما غیر قانونی اعلام شده بود و حق تشکیل اجتماع نداشت. ماهم چون هدفمان فقط ملاقات با یکدیگر بود و نمیخواستیم مقررات موجود را نقض کنیم ملاقات مزبور را بصورت رسمی ترتیب ندادیم. ما از آن اعضای کمیته ایالتی که خارج از زندان بودند وعده‌ئی از فعالین کنگره دعوت کردیم که بصورت غیر رسمی در ملاقات و کنفرانس شرکت جویند. گرچه این ملاقات بصورت خصوصی و غیر رسمی تشکیل میشد در آن هیچگونه مسائل مخفی وجود نداشت و هیچ خیال نداشتیم که ضمن آن درباره مسائل فوق العاده‌ئی بنذاکره بردازیم. بعلاوه تا آخرین لحظه ملاقات و تا پایان کار هم نپیدا نستیم که آیا دولت بداخله خواهد پرداخت و ازین ملاقات غیر رسمی و خصوصی جلوگیری خواهد کرد یا نه؟

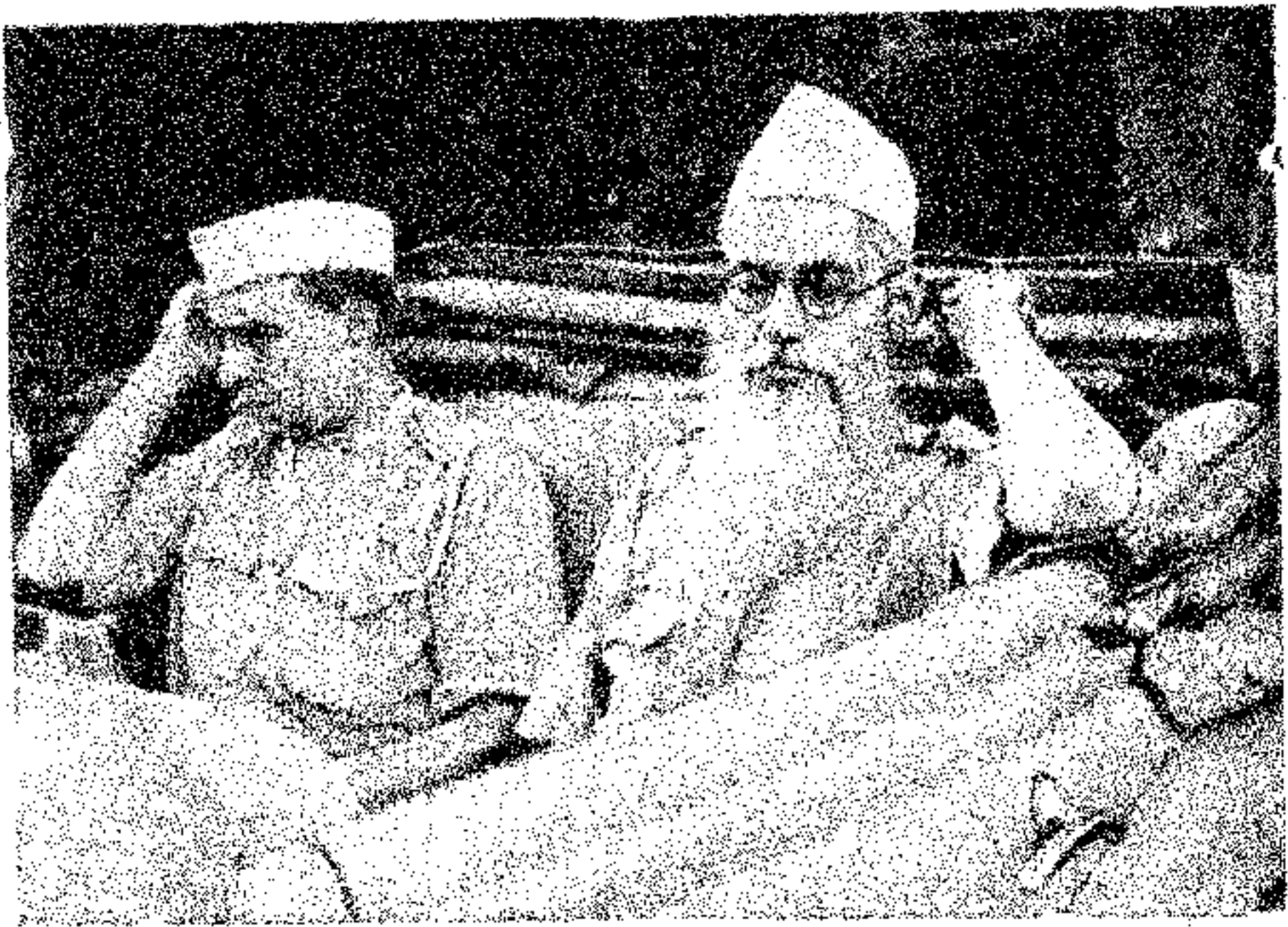
در این ملاقات به مطالعه اوضاع مهم جهانی و مسائل بزرگی از قبیل بحران اقتصادی، نهضت نازیسم آلمان، نهضت کمونیسم و نظایر آنها پرداختیم. ما از رفقای خود در خواست کردیم که مبارزه ملت هند را همواره با ارتباطی که با وقایع سایر نقاط جهان پیدا میکرد در نظر بگیرند. بالاخره کنفرانس و ملاقات مزبور يك قطعنامه سوسیالیستی هم بتصویب

رساند که در آن هدفهای نهائی نهضت بیان میشد و ضمناً در آن با قطع مبارزه و نهضت نافرمانی عمومی هم مخالفت شده بود .

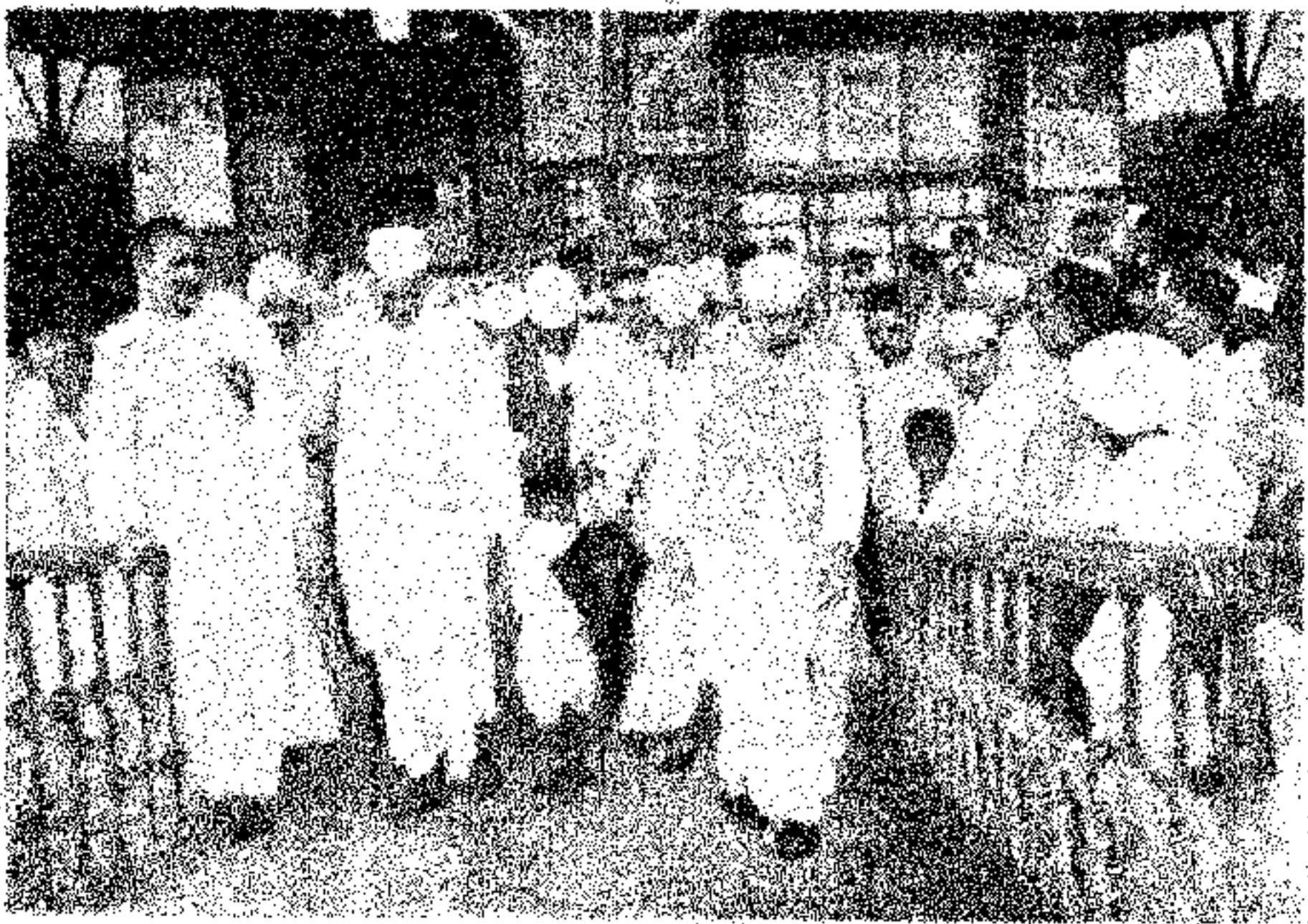
همه کس بخوبی میدانست که در آن موقع برای توسعه نافرمانی عمومی امکانی وجود نداشت و حتی نافرمانی بصورت فردی هم یا بزودی از میان میرفت یا فقط بصورت بسیار ملایم و محدودی ادامه مییافت . بنابراین توصیه ما برای ادامه نافرمانی در موقعیکه دولت حملات خود را دنبال میکرد و مقررات استثنائی شدیدی را برای سرکوبی ما بکار میبرد عملاتی نمیداد . این اقدام ما فقط جنبه تشریفاتی و ظاهری داشت . ما تصمیم گرفتیم که اسماً و بطور رسمی نافرمانی عمومی را دنبال کنیم منتها در عمل به فعالین خود تعلیم میدادیم که بشکلی فعالیت کنند که حتی المقدور بزندان نروند . از آنها میخواستیم که فعالیت عادی خود را ادامه دهند و البته اگر اتفاقاً بازداشت شدند زندان خود را هم با خوشروئی بپذیرند . مخصوصاً به آنها توصیه کردیم که تماس خود را با مناطق روستائی توسعه دهند و نتایج تخفیفهای مالیاتی و تزییقات دولتی را در میان دهقانان مورد مطالعه و سنجش قرار دهند . در آن موقع ما بهیچوجه مبارزه عدم پرداخت حقوق اربابی و مالیاتی را توصیه نمیکردیم . این مبارزه از زمان « کنفرانس پونه »<sup>۱</sup> به بعد از طرف گیاندی جی رسماً ملغی شده بود و مسلم بود که در آن موقعیت نمیشد آنرا از نو زنده ساخت و توسعه داد .

این برنامه در واقع يك برنامه بسیار معتدل بود که هیچ جنبه تند و تجاوز آمیز نداشت و بهیچوجه شامل فعالیت های مخالف قانون نمیشد معیناً میدانستیم که حتی همین تصمیمات ملایم هم بالاخره به بازداشت مامنتهی خواهد شد . عملاً هم همینکه فعالین ما به دهکده ها رفتند بازداشت شدند و با اتهام نادرست تبلیغ و تحریک برای اعتصاب مالیاتی و عدم پرداخت بهره مالکانه مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفتند زیرا این اتهامات در آن موقع و طبق مقررات خاص و استثنائی قابل تعقیب شمرده میشد . من خود نیز در نظر داشتم که بعد از بازداشت بسیاری رفقا که بدین ترتیب زندانی شدند به مناطق روستائی بروم اما فعالیت های دیگر مرا بخود مشغول میداشت و این منظور به تأخیر می افتاد تا اینکه بالاخره زیاد دیر شد و بازندانی شدن مجدد خودم فرصت از دست رفت .

در ظرف آن ماهها اعضای کمیته عامله کنگره نیز دوبار بایکدیگر ملاقات کردند تا اوضاع عمومی سراسر هند را مورد رسیدگی قرار دهند . خود کمیته در آن موقع بطور رسمی فعالیتی نداشت زیرا نه فقط از طرف دولت يك سازمان غیرقانونی اعلام شده بود بلکه گیاندی جی هم بعد از مذاکرات « پونه » اصرار داشت که تمام کمیته های کنگره و دفاتر



فہرہ دولہاں داوطنیان کنگرہ



اہرہ وچھدین از اہتیار کیمتہ عامتہ کنگرہ



و مراکز کار و فعالیت کنگره تعطیل گردد و من هم ازین جهت در وضع مخصوص و دشواری گرفته بودم .

موقعیکه از زندان بیرون آمدم این تصمیم دولت و موافقت گاندی جی را پذیرفتم و با کمال اصرار خود را «دیرکل کنگره» مینامیدم . اما در واقع فعالیت من پادروها و اسمی بود زیرا دیگر نه دبیرخانه و نه محلی برای دوایر کنگره وجود داشت ، نه کارمندان اداری و دفتری دبیرخانه وجود داشتند و نه یک رئیس علی البدل بود کسه با من همکاری کند . گاندی جی هم هرچند که همواره برای مشورت و تبادل نظر آماده بود اما به مسافرت عظیم خود در سراسر کشور و فعالیت و تبلیغ برای توسعه و پیشرفت نهضت «هریجن» سرگرم بود .

ما اعضای کمیته عامله کنگره سعی کردیم کار خود را طوری ترتیب دهیم که گاندی جی را در راه سفرش گیر بیاوریم و با حضور او به گفتگو و مطالعه و تبادل نظر بپردازیم . بدین ترتیب بود که یکبار در «جیلپور» و یکبار در «دهلی» یا حضور او جلساتی تشکیل دادیم . این دو ملاقات اعضای کمیته عامله که جنبه تبادل نظر و مشورت را داشت اختلافات میان اعضای کمیته را روشن ساخت . در حقیقت ما در یک بن بست افتاده بودیم و نمیتوانستیم راه خروجی از آن پیدا کنیم که مورد توافق و قبول همگی باشد . در میان کسانی که میخواستند نا فرمانی عمومی ادامه یابد و کسانی که مخالف آن بودند نقش گاندی جی قاطع و تعیین کننده بود و چون شخصاً با عقیده دسته دوم موافق بود مسائل بهمان صورت لاینحل قبلی باقی ماند .

مسئله شرکت در مبارزات انتخاباتی برای تعیین نمایندگان بنام سازمان کنگره و شرکت آنها در مجمع قانونگزاری آینده نیز هرچند در آن موقع مورد توجه اعضای کمیته عامله نبود از طرف بعضی از اعضای کنگره مورد مذاکره واقع میشد . در حقیقت این موضوع هنوز مطرح نبود و بحث از آن خیلی زود و بی مورد بود . اصلاحاتی که با اصطلاح قرار بود در وضع انتخابات صورت پذیرد ظاهراً و دست کم برای مدت دو سه سال دیگر تحقق نمی پذیرفت و در آنوقت صحبت انتخابات جدیدی برای مجمع قانونگزاری در میان نبود . من شخصاً با شرکت در مبارزات انتخاباتی مخالفت اصولی نداشتم و در فکر خود احساس میکردم که هر وقت چنین فرصتی پیش آید کنگره باید از آن استقبال کند . اما در آن موقع که ما از آن صحبت میکردیم بحث در این باره جز اینکه افکار را بیپوده مشتت سازد فایدهئی نداشت . من امیدوار بودم که ادامه مبارزه ما خود بخود مسائلی را که برای ما



پیش خواهد آمد و با آن مواجه خواهیم شد روشن خواهد ساخت و مانع آن خواهد شد که عناصر سازشکار بتوانند موقعیت ممتاز و مؤثری بدست آورند.

در این ضمن به ارسال مقالات و اعلامیه‌های خود برای مطبوعات نیز همچنان ادامه میدادم. طبعاً در آن موقع ناچار بودم که مطالب خود را تا اندازه‌ئی ملایم‌تر بنویسم زیرا این مطالب بقصد انتشار در مطبوعات نوشته میشد و در آن وقت سانسور شدید و مقررات گوناگونی وجود داشت که دستهای متجاوز آنها بهمه جا میرسید و در همه چیز دخالت میکرد. حتی اگر خود من هم بی احتیاطی میکردم و مقالات تنیدی مینوشتم، مدیران و ناشرین و چاپ‌کنندگان روزنامه‌ها بی احتیاط نبودند. رویهمرفته روزنامه‌ها نسبت بن حسن نیت داشتند و حتی المقدور بنفع نظریات من عمل میکردند منتها نه همیشه. گاهی اتفاق می افتاد که نظریات من یا قسمتی از نوشته‌هایم حذف میشد. حتی یکبار تمامی يك مقاله که بخاطر آن رنج بسیار برده بودم هرگز انتشار نیافت. در ژانویه ۱۹۳۴ موقعی که در کلکته بودم مدیر یکی از روزنامه‌های مهم شهر بدیدنم آمد و بمن گفت که آن مقاله را برای مدیر کل انتشارات مطبوعاتی کلکته فرستاده است تا عقیده او را در باره آن بداند و چون او با انتشار آن مقاله موافق نبوده نتوانسته است آنرا انتشار دهد. این آقای باصطلاح مدیر کل «انتشارات مطبوعاتی» در واقع دستگاه سانسور دولتی مطبوعات در کلکته بود که با این اسم نامیده میشد!

در بعضی از مصاحبه‌های مطبوعاتی و مطالب و مقالاتی که در روزنامه انتشار میدادم به انتقاد شدید از بعضی گروه‌ها یا بعضی افراد میپرداختم. این انتقادات من در آنها تأثیری شدید و عکس‌العملی تند بوجود میآورد. زیرا آنها انتظار حمله و انتقادی از جانب ما نداشتند. علت آن هم این بود که گماندی جی این فکر را انتشار داده بود که هر کس میتواند به کنگره حمله کند و اطمینان داشته باشد که کنگره هرگز باین حملات پاسخ نخواهد داد. خود گماندی جی این سرمشق را عمل میکرد و عده‌ئی از سران و رهبران کنگره هم کما بیش از او پیروی میکردند. اما گاهی هم استثناهائی دیده میشد. معمولاً ما برای انتقاد و حمله به مخالفین خود زبانی نرم و کلماتی ملایم بکار میبردیم و این امر به حریفان و مخالفین ما فرصت میداد که با کمال جسارت و بی پروائی و با آرامش خاطر به حملات و استدلالات نادرست برضد ما پردازند و روشهای اپورتونیستی و خودخواهانه‌ئی را بکار ببرند.

در موقع این گفتگوها و مباحثات مطبوعاتی میان کنگره و مخالفین معمولاً هر دو طرف از گفتگو در باره مسائل واقعی برهیز میکردند و به ندرت اتفاق می افتاد که يك مباحثه شرافتمندانه صحیح و منطقی به آن شکل که در کشورهای غربی - البته جز در کشورهای فاشیزم پیروز شده است - وجود دارد، صورت پذیرد. اما مقالات و انتقاداتی که من

منتشر کردم برخلاف این سنت قدیمی مستدل و تا آنجا که مقدمات اجازه میداد تند بود. در آن روزها خانمی که از دوستان منست و همیشه نظر و عقیده او برایم گرامی و پر ارزش بوده است بمن نوشت که شدت بعضی از مقالات و اعلامیه‌های من که در مطبوعات منتشر میشد او را بحیرت انداخته است و من «روشی تند و تجاوز آمیز» اتخاذ کرده‌ام و از من می‌رسید که آیا این روش تند من بعلت «ناکامی» در وصول به آرزوهایم نمیباشد؟ خود من نیز بارها این سؤال را برای خود مطرح ساخته‌ام.

در واقع این نظر تا اندازه‌ئی کاملاً صحیح بود زیرا همه ما بخاطر ناکامیها و محرومیت‌های ملی خود رنج می‌بردیم. همچنین از نظر فردی هم شاید تا اندازه‌ئی صحیح می‌بود و هرچند که خودم به این امر توجهی نداشتم و احساس ضعف یا شکستی نمی‌کردم ممکن است بعلت وضع زندگی خاصی که برایم پیش آمده بود يك چنین حالت روحی در من ایجاد شده بود. از وقتیکه زندگی سیاسیم با گاندی جی تماس پیدا کرده بود لافل يك چیز را از او آموخته بودم و آن این بود که هرگز افکارم را بخاطر ترس از عواقب آن در دل خود محبوس نسازم و همیشه فکر خود را آزادانه بیان کنم. این عادت را در سیاست هم دنبال کرده‌ام و هرچند اغلب برایم دردسرهای فراوان بوجود آورده است اما يك نوع احساس رضایت خاطر هم برایم فراهم ساخته است. (در زمینه‌های دیگر پیروی از این اصل خیلی دشوار تر و خطرناکتر است.) اما روی هم رفته ما مجبور بودیم که فریادمان را در سینه مان خفه کنیم و حرفها و اعتراضات خود را انگوئیم و تصور می‌کنم که بعلت همین عدم اظهار مکنونات قلبیست که همه ما یکنوع تنهایی و ناکامی و محرومیت روحی در خود احساس می‌کنیم. وقتی هر کس میتواند آزادانه حرفش را بگوید و احساس میکند که عده زیادی از مردم مثل او فکر میکنند و عواطفی نظیر او دارند طبعاً یکنوع حالت آرامش بخش در شخص بوجود می‌آید و نیروی عظیمی برای مقابله با ضعفها و ناکامیهای روحی در او ایجاد میشود. در حالیکه وقتی حرفها نا گفته میمانند بصورت عقده‌ئی در می‌آید و شخص دستخوش احساس ناکامی و تنهایی میشود. تصور می‌کنم دشوارترین احساس و بدترین حالات روحی آنست که شخص خود را تنها و فراموش شده حس کند.

آیا در چنین وضعی که ما هستیم و در این دنیای پر مصیبت و عجیب چگونه ممکن است که انسان از چنگ احساس ضعف و عجز بگریزد؟ چه بسیار اتفاق می‌افتد که تمام آنچه ما را احاطه کرده است در نظرمان دروغ و بی‌معنی جلوه می‌کند و هرچند که بظاهر بزندگی در محیط خود ادامه میدهیم اما وقتی که باطراف خود مینگریم و آنچه ما را احاطه کرده است می‌بینیم و می‌سنجیم روحمان به‌ختی آزرده و آشفته میشود و احساس خشم و ناراحتی شدیدی ما را فرا میگیرد. می‌ترسم که خود من هم در برابر بسیاری از حوادث و

اشخاص و در مقابل فعالیت‌های ناروای بسیاری از گروه‌های مختلف همین احساس خشم و ناراحتی را که در روحم بوجود آمده است منعکس کرده باشم.

در واقع هرچه زمان میگذرد شکل کنونی زندگی و طرز کار اشخاصی که در اجتماع ما فعالیت‌های مهم دارند مرا بیشتر بخشم می‌آورد و ناراحت میسازد زیرا هر روز بیش از پیش می‌بینم که بخاطر منافع حقیر خصوصی یا اعتقادات خرافی، مسائل حیاتی و حقیقی زندگی نادیده گرفته میشود و منافع بزرگ اجتماعی و ملی قربانی میگردد. طبیعتاً يك چنین مشاهده‌دائمی يك نوع ناراحتی روحی دائمی هم در من بوجود می‌آورد. معذراً امیدوارم با وجود تمام این ناراحتیها و آشفتگی‌های روحی و با وجود تمام حملات و انتقادات شدید کسی که نسبت به دیگران بعمل می‌آورم روح شادی و شوخی را از دست نداده باشم و همیشه بتوانم به بلاهت‌های خودم و دیگران بخندم.

گاهی از اعتقادی که اشخاص، نسبت به مشیت الهی ابراز میدارند و همه چیز خود را ناشی از آن میدانند متحیر میشوم. تعجب میکنم که می‌بینم با وجود شکست‌های پی‌درپی و ناملایمات پشت سرهم باز هم این اعتقاد در وجودشان باقی میماند و مقاومت میکند و حتی تحمل شکست‌ها و ناکامیها و ناملایمات خود را نشانه اعتقاد به نسبت مشیت الهی می‌شمارند. در حالیکه چه بسیار کسان هستند که در روحشان عصیان بوجود می‌آید و این اشعار زیبا و لطیف «ژرار هوبکینس»<sup>۱</sup> در قلبشان طنین انداز میشود :

«خداوندا! اگر من برضای تو راضی شوم البته تو عادلای

اما خدا یا آنچه من خواهان آنم نیز ناروا نیست

چرا گناهکاران کامیاب میشوند

و چرا همه تلاش‌های من بناکامی میکشد؟

ای دوست من. مگر تو با من دشمنی!

در حیرتم که بدتر از ناکامی و حرمانی

که نصیب من ساختی چه تواند بود

آه! که بردگان شهوات تمام عمر بی‌حاصل خود را

به عشرت میگذرانند و همیشه کامروا هستند

و من، خداوندا که عمرم را در راه تو نهاده‌ام چنین نصیبی دارم. »

آیا اعتقاد به يك هدف بزرگ، به يك ایدآل ارجمند به خوشبختی انسان و بسر نوشت

بشر، نمیتواند در ردیف اعتقاد به مشیت الهی قرار گیرد؟ اگر بخواهیم این اعتقادات را با منطق و استدلال بسنجیم طبعاً با مشکلات مواجه خواهیم شد. اما در درون ما چیزی هست که بی اختیار باین امیدها و باین اعتقادات چنگ میزند و خود را بدان می آویزد زیرا بدون آنها زندگی همچون صحرایی تهی و هولناک خواهد بود که در آن هیچ واحه‌ئی هم وجود نداشته باشد.

تأثیر تبلیغات سوسیالیستی من بعضی از همکاران کمیته عامله را ناراحت میساخت. از سالها پیش که من دست به چنین تبلیغاتی برده بودم آنها فعالیت‌های مرا تحمل میکردند و حالا هم دلشان میخواست که باز هم تا بتوانند روش مرا تحمل کنند و باز هم بامن بسازند و عدم رضایتی نشان ندهند. اما روش من اکنون صاحبان منافع مستقر در کشور را تا اندازه‌ئی به تشویش می انداخت و فعالیت‌های من دیگر در نظر آنها بدون خطر نبود.

من میدانستم که بعضی از همکارانم هیچ نوع تمایلات سوسیالیستی ندارند. با وجود این همیشه فکر میکردم که اگر چه من عضو کنگره و دستگاه اجرایی آن هستم شخصاً کاملاً آزاد هستم و حق دارم به تبلیغات سوسیالیستی پردازم منتهی در این کار نمیباید پای کنگره را در میان بکشم و بنام کنگره اقدام کنم. اما همین موضوع که بعضی اعضای کمیته عامله کنگره چنین آزادی و چنین حقی را برای من قائل نمیشدند مرا ناراحت میساخت و برایم غیرمنتظره بود. ظاهراً من آنها را در وضع ناگواری قرار داده بودم و آنها هم از فعالیت من خشمگین و ناراحت شده بودند. اما من چه میتوانستم بکنم؟ من نمیتوانستم از کاری که آنرا مهمترین و اساسی ترین وظیفه خود می‌شمردم دست بکشم. اگر واقعاً میان فعالیت‌های خصوصی و تبلیغات سوسیالیستی من با فعالیت در کمیته عامله کنگره تضادی وجود میداشت ترجیح میدادم که از کمیته عامله کناره گیری کنم و استعفا دهم. اما در موقعیکه کمیته مزبور غیر قانونی اعلام شده بود و حتی هیچ فعالیت واقعی هم نداشت چگونه میتوانستم از آن استعفا دهم؟

چندی بعد، تصور میکنم در اواخر ماه دسامبر، یکبار دیگر نیز با چنین وضع دشواری مواجه شدم، در آن موقع گاندی جی نامه‌ئی از «مدرس» برایم فرستاد و همراه آن متن مصاحبه‌ئی را که با نماینده روزنامه «مدرس مایل» بعمل آورده بود و از آن روزنامه بریده بود، برایم ارسال داشت. مصاحبه کننده از گاندی جی درباره من و فعالیت من پرسشهایی کرده بود و او هم از فعالیت‌های من تقریباً بالحقی پوزش آمیز سخن گفته بود و اطمینان داده بود که من شخص درست کار و قابل اطمینانی هستم و هرگز کنگره را به راههای جدیدی نخواهم کشاند!

طبعاً از آنچه در باره ام گفته شده بود خوشوقت نشدم اما مخصوصاً از این جهت ناراحت

میشدم که میدیدم در این مصاحبه گاندی جی بدفاع از سیستم مالکیت بزرگ و زمینداری پرداخته بود. بنظر میرسید که او معتقد است مالکیت‌های بزرگ از لوازم و ضروریات زندگی کشاورزی و اقتصاد ملی ماست. این وضع برای من حیرت‌انگیز بود زیرا دیگر در زمان ما زمینداری و تعلقه‌داری و مالکیت‌های بزرگ هواداران زیادی نداشت. همه جا، در سراسر جهان، مالکیت‌های بزرگ از میان رفته است. حتی در هند هم اغلب مردم اکنون معتقد شده‌اند که عمر مالکیت‌های عمده بسر رسیده است و این سیستم دیگر روزگار درازی دوام نخواهد داشت. حتی خود تعلقه‌داران و زمینداران بزرگ هم با از میان رفتن این سیستم موافق هستند. البته بشرط آنکه قیمت کافی و مهمی در برابر املاکشان بایشان پرداخت گردد.<sup>۱</sup> در واقع سیستم مالکیت‌های بزرگ خود بخود رو بزوال بود معیناً گاندی جی هنوز هم بدفاع از آن میپرداخت و به مالکین برای حفظ املاکشان اطمینان میداد و از این موضوع که زمین يك و دبیعة الهی در دست آنهاست و نظایر آن سخن میگفت.

در آن موقع نیز یکبار دیگر فکر میکردم که نظریات او و من تا چه اندازه بایکدیگر تفاوت دارد و از خود میپرسیدم که آیا همکاری ما در آینده تا کجا میتواند ادامه پیدا کند؟ آیا باید همچنان عضو کمیته عامله‌کنگره باقی بمانم. یا وقت آن رسیده است که از آن کناره‌گیری کنم و بدنبال افکار و فعالیت‌های خود بروم؟ در آن موقع جواب صحیحی برای این سئوالات بنظرم نمیرسید و چند هفته بعد هم این سئوالات دیگر بر ایم مطرح نبود و بی‌معنی مینمود زیرا دوباره بزندان برگشتم.

کارهای خصوصی و خانوادگی قسمتی از وقتم را بخود مشغول میداشت. بیماری مادرم بهبودی می‌یافت اما خیلی به‌کندی. بنظر میرسید که از خطر جسته است اما هنوز هم همچنان بستری بود. وضع مالی خانوادگی نیز که مدت‌ها مورد غفلت قرار گرفته بود و سخت آشفته بود توجهم را جلب میکرد. ما خیلی بیش از آنچه در آمدمان بود خرج داشتیم و هیچ‌راهی بنظرم نمیرسید که مخارج خودمان را محدود تر سازیم زیرا زندگیمان بسیار کوچک و قناعت‌آمیز شده بود. وضعمان طوری بود که دائماً نگران روزی بودم که دیگر هیچ پولی نداشته باشیم. ثروت و مال معمولاً برای زندگی جدید مفید و راحت بخش است اما برای کسی که میخواهد سفری دراز برود باری سنگین میشود. برای مردم دارا و ثروتمند

۱ - (بازداشت مؤلف) - آقای «پ. ن. ناگور» رئیس کمیته پذیرش در کنفرانس مالکین استان بنگال ضمن اطلاق خود در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۴ چنین گفت: «من شخصاً هیچ نگران نیستم که روزی زمین‌های مالکین بزرگ و زمینداران، ملی بشود و با صورت که در ابراند عمل شده است قیمت آنها بمالکین پرداخت گردد.» باید بخاطر آورد که مالکین بزرگ بنگال معمولاً وضعشان ثابت‌تر از مالکین نواحی دیگر میباشد که در آنجاها وضع مالکیت ثابت فاطمی ندارد. ظاهراً افکار آقای «پ. ن. ناگور» درباره ملی شدن اراضی خیلی مبهم میباشد.

پرداختن به کارهای بزرگ که ثروتشان را بخطر اندازد بسیار دشوار است زیرا همواره میترسند و نگرانند که مبادا دارائی و ثروت خود را از دست بدهند. وقتی که دولت میتواند هر وقت دلش بخواهد اموال انسان را توقیف و ضبط کند داشتن دارائی و ثروت چه فایده می دارد؟ بدین جهت بود که تقریباً دلم میخواست که خود را از شر همان دارائی مختصری هم که برایمان مانده بود آسوده سازم.

احتیاجات خانوادگی ما بسیار ناچیز بود و احساس میکردم که میتوانم آنرا تأمین کنم. مهمترین نگرانی این بود که مادرم در شامگاه عمرش ناراحت نشود و زندگی از آنچه سابقاً بوده است بدتر نباشد همچنین فکر میکردم که تربیت و پرورش دخترم نیز که لازم بود در آینده به اروپا برود و تحصیلات خود را دنبال کند معوق نماند. از اینها که میگذشتیم همسرم و من هیچکدام احتیاج زیادی بیول نداشتیم. و شاید هم چون هرگز بی پول نمانده بودیم چنین افکاری داشتیم. مطمئن هستم که اگر روزی برسد که هیچ پول نداشته باشیم طبعاً آن وضع برایمان خیلی خوشایند نخواهد بود. یکی از مهمترین خرجهای من که فوق العاده به آن اهمیت میدهم خریدن کتابهاست که هرگز نتوانسته ام از آن صرف نظر کنم.

برای اینکه وضع مالی را کمی سروصورت دهیم تصمیم گرفتیم جواهرات همسرم، ظروف نقره خانواده و لوازم دیگری از این قبیل که داشتیم و همچنین مقادیری اسباب خورده ریز و عجیب و غریب را که بتدریج جمع شده بود بفروشیم. کماله از فکر فروش جواهرات و زینت آلاتش خوشوقت و راضی نبود. زیرا هرچند که ازدوازه سال پیش (از آغاز دوران مبارزات شدید ملی) هرگز آنها را بکار نبرده بود و آنها همیشه در بانک سپرده بود دلش میخواست بتواند آنها را نگاهدارد و بعدها بدخترمان ببخشد.

کم کم سال ۱۹۳۳ هم پایان یافت و ژانویه ۱۹۳۴ فرا رسید. بازداشت فعالین ما در روستاها و قراء بخش الله آباد هرچند که فعالیت مهمی نداشتند همچنان ادامه داشت. لازم بنظر میرسید که ماهم بدنبال آنها به مناطق روستائی برویم و از آن قراء دیدن کنیم. «رفیع احمد قدوائی»<sup>۱</sup> دبیر کمیته ایالتی ما که وجودش بسیار مؤثر بود نیز بازداشت شده بود. روز ۲۶ ژانویه روز استقلال نیز فرا میرسد و نمیشد آنرا نادیده گرفت. از سال ۱۹۳۰ به بعد با وجود تضییقات و فشارها همواره در این روز تظاهرات وسیع و علنی صورت گرفته بود. اما آیا حالا چه کسی میبایست رهبری تظاهرات را عهده دار شود؟ و آیا تظاهرات به چه شکلی صورت میگرفت؟ غیر از من حتی اسماهم هیچ کس از اعضای رسمی کنگره در الله آباد فعالیتی نداشت. با بعضی از دوستان خود در این باره مشورت کردم و تقریباً همه موافق بودند که باید در آنروز کاری انجام شود اما هیچکس نمیدانست و

موافقتی پیدا نمیشد که چه کاری باید انجام گیرد. احساس میکردم که تمایل عمومی بر این بود که از هر اقدامی که به بازداشت‌های دسته جمعی جدیدی منتهی گردد اجتناب شود. بالاخره من يك پیام مختصر باین مناسبت انتشار دادم و از مردم سراسر هند دعوت کردم که این روز را در همه جا تجلیل کنند منتها انتخاب وسایل اقدام و چگونگی عمل را بعهده تصمیمات و ابتکارات محلی گذاشتم. درالله آباد هم طرح يك تظاهر وسیع و دامنه دار را در تمام ناحیه خود تهیه کردیم.

احساس میکردیم که سازمان دهندگان تظاهرات روز استقلال در آنروز بازداشت خواهند شد. باین جهت تصمیم گرفتم که پیش از رفتن به زندان دیداری از استان «بنگال» بعمل آورم. این کار تا اندازه می بقصد ملاقات با همکاران قدیمی که در آنجا داشتم صورت میگرفت اما مهمترین هدفم از این سفر آن بود که باین وسیله نسبت به رنجها و فداکاریهای فوق العاده می که مردم این استان در مبارزات سالهای اخیر متحمل شده بودند ابراز احترام و حقشناسی کرده باشم. خوب میدانستم که نمیتوانم هیچ کاری برای کمک بآنها انجام دهم. تنها ابراز علاقه و همدردی هم دروضع ایشان تاثیر واقعی بوجود نیآورد اما باز هم بسیار مفید بود زیرا اهالی بنگال تصور میکردند که مردم سایر نواحی کشور در ساعات دشوار رنج و بلا آنها را از یاد برده اند و تنها گذارده اند. این احساس آنها صحیح نبود اما در هر حال چنین احساسی در آنجا وجود داشت و بنابراین حتی فقط اظهار علاقه و همدردی ظاهری هم بآنها تسلیت و آرامشی می بخشید.

همچنین میخواستم «کماله» را باخود به بنگال ببرم و در آنجا با پزشکان دربارهٔ معالجه او مشورت کنم. او حالش هیچ خوب نبود. اما هر دو می تا آنوقت سعی کرده بودیم معالجه جدی را تا اندازه می بتاخیر اندازیم زیرا چنین معالجه می ایجاب میکرد که ظاهراً مدت درازی در کلکته یا در جای دیگر بمانیم و ما میخواستیم در دوران کوتاهی که من خارج از زندان میگذراندم هرچه بیشتر باهم باشیم. فکر میکردم وقتی که من دوباره بزندان برگشتم او وقت و فرصت کافی برای رجوع به پزشکان و معالجه خود خواهد داشت اما اکنون که بازداشت من خیلی نزدیک بنظر میرسید تصمیم گرفتم که لااقل تا خودم آزاد هستم در کلکته مشاوره می با پزشکان در بارهٔ او انجام شود. بقیه کارها میتواندست برای بعد بماند.

بدینقرار کماله و من تصمیم گرفتیم که روز ۱۵ ژانویه به کلکته برویم زیرا میخواستیم پیش از ۲۶ ژانویه برگردیم تا در میتینگ و تظاهرات روز استقلال درالله آباد شرکت داشته باشیم.

## زلزله

بعد از ظهر روز ۱۵ ژانویه ۱۹۳۴ بود. در ایوان خانه خودمان در الله آباد ایستاده بودم و برای جمعی از دهقانان صحبت میکردم. مراسم مذهبی سالیانه «ماگملا»<sup>۱</sup> و مکاره‌هایی که باین مناسبت در کنار رود کنگ برپا میشود تازه شروع شده بود و باین جهت هر روز عده زیادی از مردم به خانه ما هم میآمدند. ناگهان احساس کردم که نمیتوانم روی پاهایم ثابت بایستم و تعادلم را حفظ کنم. ناچار به یکی از ستونها که در نزدیکیم بود چسبیدم. همه جا درها سرو صدا در آمد و یک نوع همه‌جه از «سواراج بهاوان» که چسبیده به محل اقامت ما بود و سفالهای بام آن فرو میریخت برخاست.

چون هرگز بازمین لرزه و زلزله سابقه و آشنایی نداشتم ابتدا متوجه نشدم که چه اتفاقی روی داده است. اما بزودی حقیقت را درک کردم. این تجربه تازه برایم جالب توجه بود و همچنانکه به صحبت خود برای دهقانان ادامه دادم مقداری هم درباره زمین لرزه حرف زدم. عمه پیرم از دور فریاد میکشید که فوراً از حدود ساختمان و داخل عمارت بیرون بروم. این فکر بنظرم عجیب و بی معنی میآمد زیرا هم زلزله چیز مهم و جدی بنظر نمی رسید و هم بنظرم عجیب بود که مادرم را که در داخل منزل بستری بود و «کماله» را که مشغول جمع آوری جامه‌دانه‌ها و اسباب سفر بود رها کنم و خود را از خطر نجات دهم. در آن روز زمین چند لحظه بی ارتعاش داشت و بعد آرام گرفت. این لرزش ما را زیاد بخود مشغول نداشت. فقط چند دقیقه بی دربارۀ آن صحبت کردیم و بعد تقریباً همگی این ماجرا را از یاد بردیم و دیگر کسی به آن فکر هم نمیکرد. در آن موقع نه میدانستیم و نه میتوانستیم تصور کنیم که آن دوسه دقیقه زمین لرزه برای میلیونها نفوس استان «بهار» و سایر نواحی زلزله زده چه معنی عظیم و شومی داشته است.



طبق تصمیم قبلی که گرفته بودیم همان شب باتفاق کماله بسوی کلکته حرکت کردیم و تمام شب را در منتهای بی‌خبری باقطار راه آهن از مناطق زلزله زده جنوبی گذشتیم و به کلکته رسیدیم. روز بعدهم در کلکته کسی درباره این بلای بزرگ چیزی نمیدانست. روز دوم کم کم خبرهای شوم فرارسید و بالاخره روز سوم توانستیم از مصیبتی که پیش آمده بود واز اندازه وسعت تلفات و خسارات عظیم که ایجاد کرده بودتصوری داشته باشیم. ما با کارهای فراوان خود در کلکته مشغول بودیم. باید باچندین پزشک ملاقات و مشورت میکردیم که بالاخره همه صلاح دانستند «کماله» یکی دو ماه بعد به کلکته باز گردد و به معالجه جدی پردازد همچنین به ملاقات با همکاران کنگره ام که از مدتها پیش یکدیگر را ندیده بودیم میپرداختم. احساس میکردم که محیط بنگال بشکل فوق العاده دوچار اختناق شده است. مثل این بود که مردم از ترس آنکه در دسرها و مزاحمت‌های بیشتری برای‌شان فراهم شود تقریباً هیچ کاری نمیکردند. مطبوعات بنگال از همه جای هند محتاط‌تر شده بودند. در آنجا نیز مانند سایر جاهای هند درباره فعالیت‌های آینده ابهام و تردیدهایی وجود داشت. در واقع همین تردید و دودلی بیشتر از احساس ترس و وحشت، از فعالیتهای مؤثر سیاسی جلو گیری میکرد. در همه جا تمایلات فاشیستی مشهود بود همچنین وجود تمایلات سوسیالیستی و کمونیستی هم محسوس بود. اما تمام آنها صورت مبهم و درهمی داشت. بزحمت ممکن بود که گروه‌های مختلف با تمایلات مختلف را از یکدیگر مشخص ساخت.

نه وقت و نه امکانی وجود داشت که درباره نهضت تروریستی اطلاعات زیادی بدست آورم. زیرا مقامات دولتی توجه زیادی به آن مبذول میداشتند و بشدت با آن مبارزه میکردند. تا آنجا که من توانستم بفهمم تروریسم هیچگونه تأثیر سیاسی نداشت و حتی اعضای قدیمی گروه‌های تروریستی هم دیگر به این روشها اعتقاد نداشتند. آنها اکنون بشکل دیگری فکر میکردند. خشم و نفرت نسبت به عملیات دولت و تزییقات دولتی در میان افراد، کینه‌تی بوجود می‌آورد که گاهی بتظاهرات فردی خشونت آمیز منتهی میشد. این نفرت و کینه در هر دو طرف، هم در طرف تروریستها و هم در طرف مقامات دولتی مشهود بود. در طرف تروریستها این نفرت کاملاً نمایان بود و بصورت فعالیتهای تروریستی جلوه میکرد. در طرف دولت هم این نفرت نه فقط بصورت اعمال فشارها و خشونت‌های اتفاقی بنظر میرسید بلکه بصورت يك سلسله فعالیت‌ها و اقدامات خشن و دامنه دار تر ضد اجتماعی برای از بردن تروریسم نمایان میشد.

هر دولتی که با فعالیتهای و اقدامات تروریستی مواجه شود طبعاً برای از میان برداشتن آن خواهد کوشید. اما اقدامات طبیعی و قانونی همراه با حسن نیت با خشونت‌ها و تجاوزات